Quran and Hadith Studies

علوم قرآن و حدیث

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/ Vol. 56, No. 1: Issue 112, Spring & summer 2024, p.229-246

Online ISSN: 2980-9126 Print ISSN: 2008-9120

Receive Date: 12-04-2023 Revise Date: 18-09-2023 Accept Date: 27-09-2023

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2023.81914.1504 Article type: Original

# Evaluating Translations of Derivatives of the Root "*Tha-na-ya*" in Contemporary Persian Translations of the Holy Quran

**Dr. Abazar Kafi Musavi**

Assistant professor, Department of Islamic Studies, Farhangian University, Tehran, Iran

**Email**: a.kafi@cfu.ac.ir

**Abstract**

Translating the Quran is a bridge for transmitting the Divine message to its non-Arab audiences. Translators try to render both the denotation and connotation of the divine eloquent words correctly and completely from Arabic to other languages. Still, sometimes due to the broad range of some words and the diversity of their usages, it is difficult for them to find an exact equivalent and correct meaning. So, different translations have been given for a single phrase. Derivatives of the root "*tha-na-ya*" are examples of these words. In this study, by using a critical-analytical method, renderings of these derivatives in the contemporary Persian translations of the Holy Quran have been examined. Firstly, by using lexical sources and considering the context of the verses, a correct equivalent for each of them has been chosen. Then, based on them, the contemporary translations have been evaluated. According to the results, some derivatives of the root "*tha-na-ya*" have been used in the primary meanings of flexibility, giving up, and exception. However, as the root has been mostly used in the numerical meanings of two and twelve, it has been translated to these numerical meanings.

**Keywords**: Contemporary translation, the root "*tha-na-ya*", Translation of the Quran, Context of the Sura

علوم قرآن و حدیث
Quran and Hadith Studies

سال ۵۶ ـ شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۱۲ - بهار و تابستان ۱۴۰۳ ، ص ۲۴۶ - ۲۲۹
HomePage:https://jquran.um.ac.ir/

شاپا چاپی ۹۱۲۰-۲۰۰۸
شاپا الکترونیکی ۹۱۲۶-۲۹۸۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۲۳
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۶/۲۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۰۵
نوع مقاله :پژوهشی
DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2023.81914.1504

# ارزیابی برگردان‌های مشتقات مادۀ «ثنی» در ترجمه‌های فارسی معاصر از قرآن کریم

**دکتر اباذر کافی موسوی**
استادیار گروه آموزش معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران.
**Email**: a.kafi@cfu.ac.ir

## چکیده

ترجمۀ قرآن پلی است برای انتقال پیام الهی به مخاطبان غیرعرب‌زبان. مترجمان می‌کوشند عمق معنا و مفهوم کـلام فصیح خداوند را به‌طور صحیح و کامل از زبان عربی به دیگر زبان‌ها برگردانند؛ لیکن گسترۀ معنایی و کـاربرد متنـوع برخی واژه‌ها گاه آنان را در معادل‌یابی و گزینش ترجمۀ مناسب به زحمت می‌اندازد، به‌نحوی که ترجمه‌های متفاوتی از عبارتی واحد ارائه شده است. مشتقات مادۀ «ثنی» ازجملۀ این موارد است. در پژوهش حاضر، برگردانِ مشـتقات «ثنی» در ترجمه‌های فارسی معاصر قرآن کریم با روش انتقادی‌تحلیلی بررسی شده است. ابتدا برای هریـک از ایـن واژگان با استفاده از منابع لغوی و تأمل در بافت آیات، معـادل معنـایی صـحیح گـزینش شـده و سـپس ترجمـه‌های معاصر براساس آن ارزیابی شده است. برخی مشـتقات مـادۀ «ثنـی» در معنـای اولیـۀ انعطـاف و انصـراف و اسـتثنا استعمال شده‌اند؛ اما به‌واسطۀ کثرت کاربرد این ماده در معنای عددی دو و دوازده، مترجم معنای عـددی را برایشـان لحاظ کرده است.

**واژگان کلیدی:** ترجمۀ معاصر، مادۀ «ثنی»، ترجمۀ قرآن، بافت سوره.

## مقدمه

برای فهم و درک نوشتار و عقاید و افکار انسان‌های جوامع دیگر نیازمند ترجمه هستیم و ترجمه را می‌توان پل ارتباطی برای ازمیان‌برداشتن تمایز گویش‌ها و نوشتار جوامع گوناگون دانست. مترجمان افرادی هستند که در نقش این پل ارتباطی قرار گرفته‌اند تا فرهنگ، تاریخ، متون علمی، آرای دانشمندان و هرآنچه تحتِ‌عنوان گفتار و متن است را از زبان مبدأ به زبان مقصد انتقال دهند. نمی‌توان سبک و اسلوب واحدی را برای ترجمه در نظر گرفت؛ اما لازمهٔ تحقق ترجمه‌ای مقبول و کامل، پذیرش و به‌کارگیری اصول و مبانی تعریف‌شده‌ای است که مترجمان باید براساس آن قدم بردارند. برای مثال، مترجم باید با رعایت اصل‌های دقت، صداقت، وفاداری، انتخاب نزدیک‌ترین معادل و دیگر اصول، مناسب‌ترین معنا را از پیام مبدأ استنباط کند و آن را بدون کمترین دخل‌وتصرف و کم‌وکاستِ غیرلازم به زبان مقصد برگرداند. رعایت این اصول و مبانی در ترجمهٔ متن قرآن کریم حساسیت و اجبار دوچندان دارد؛ چون قرار است کلام خداوند به مخاطبان زبان مقصد انتقال یابد، به‌صورتی‌که مقصود، بار معنایی، میزان اثربخشی و حتی آهنگ و آوای متن قرآنی در ترجمه مشهود باشد. طبیعی است که این امر دشوار لغزش‌هایی را به دنبال دارد و لازم است در برگردان واژه‌ها و آیات قرآنی، تأمل و بازنگری شود تا نواقص و ضعف‌های احتمالی، محل نقد و اصلاح قرار گیرند.

ازجملهٔ این لغزشگاه‌ها، واژه‌های چندمعنایی است که معمولاً مترجمان را بدون آنکه متوجه شوند دچار لغزش در معنایابیِ واژه می‌کند. واژهٔ چندمعنایی به کلمهٔ واحدی گفته می‌شود که دارای چند معنای مرتبط با یکدیگر است. این‌گونه کلمات در همهٔ زبان‌ها وجود دارند و به‌غیر از معنای اصلی و اولیه، در معانی ثانویه نیز استعمال شده‌اند. این استعمال، به‌سبب تناسب بین معنای اولیه و ثانویه رخ می‌دهد و مخاطب به‌کمک قراین موجود در کلام می‌تواند معنای اصلی را از معنای فرعی تمایز دهد؛ لیکن به‌مرور زمان به‌سبب کثرت استعمال واژه در یکی از معانی ثانویه، قراین نیز کم‌رنگ‌تر شده است، به‌گونه‌ای که مخاطب را در تشخیص و تمایز معنای اولیه از معنای ثانویه دچار اشتباه و تردید می‌کند. مراجعه به منابع لغوی اصیل، ازجمله توصیه‌هایی است که مترجم را یاری می‌دهد تا از معنای رسوخ‌یافته در ذهن رهایی یابد و تعدد معانی واژه را در نظر بگیرد. توصیهٔ دیگر این است که ابتدا مترجم در جست‌وجوی معنای اصلی واژه باشد تا اگر قرینه‌ای در کلام و متن یافت نشد بتواند بن‌مایهٔ لفظ را برای آن واژه لحاظ کند.[1] بنابراین برای حمل معنای واژهٔ چندمعنایی بر معانی ثانویه باید شاهد و قرینه‌ای بر آن داشته باشیم و در جایی که تردید در گزینش یکی از دو معنای اصلی و فرعی باشد، باید معنای اصلی را ترجیح دهیم.

۱. طیب حسینی، درآمدی بر مفردات قرآن، ۱۳.

واژهٔ «ثنی» را می‌توان از الفاظ چندمعنایی دانست که در اصل، به‌معنای عطف، صَرف، پیچاندن است و به‌سبب تناسبات معنایی، این واژه برای عدد دو نیز استعمال شده؛ لیکن به‌سبب کثرت کاربرد مشتقات عددی، از معنای اصلی خود فاصله گرفته است، به‌طوری که ذهن مخاطب با شنیدن مشتقاتی؛ مانند ثانی، مَثانی و یَثنَون متوجه معنای عدد دو می‌شود، درصورتی‌که با تأمل در بافت آیه به این نتیجه می‌توان رسید که کاربرد برخی از این واژگان، فارغ از معنای عددی دو است و باید همان معنای اولیه را برایشان در نظر بگیریم. بر همین اساس، نوشتار حاضر بر آن است تا استعمالات قرآنی مشتقات مادهٔ «ثنی» را با روش انتقادی‌تحلیلی ارزیابی کند؛ به همین منظور از ذکر مواردی که اختلاف معنایی شایان توجهی در آن وجود نداشت، چشم‌پوشی شد و صرفاً مواردی محل بحث قرار گرفت که ترجمهٔ گویا و کاملی از آن‌ها ارائه نشده است. باتوجه‌به کثرت ارائهٔ ترجمه‌ها در عصر حاضر و همچنین تکثیر و دسترسی عامهٔ مردم به این ترجمه‌ها سعی شد به تحلیل و نقد برخی ترجمه‌های معاصر قرآن، شامل ترجمه‌هایی از این دست بپردازیم: آیتی، الهی قمشه‌ای، انصاریان، حجتی، رضایی، صلواتی، طاهری، کاویانپور، گرمارودی، مشکینی، مصباح‌زاده، مکارم شیرازی، یاسری. سؤالاتی که مطرح می‌شود به شرح زیر است:

۱. آیا در ترجمه‌های معاصر در ذیل مشتقات مادهٔ «ثنی»، برابرنهاده‌های مناسبی ارائه شده است؟

۲. با لحاظ بافت سوره و معنای اصلی واژه، معنای صحیح و برابرنهادهٔ مناسب برای مشتقات مادهٔ «ثنی» چیست؟

برای پاسخ به این دو پرسش، با مطالعهٔ سیاق آیات پیرامونی و مراجعه به منابع لغوی عرب، به نزدیک‌ترین معادل معنای آن واژه اشاره کرده و براساس آن به نقد تعدادی از ترجمه‌های معاصر پرداخته‌ایم.

در تفاسیر و ذیل آیاتی که مشتقات مادهٔ «ثنی» در آن به کار رفته است، مباحث لغوی، نحوی، معناشناسی و معادل‌یابیِ آن بیان شده است؛ لیکن در مقالات و آثار پژوهشی جامع، مطلبی یافت نشد که بیانگر نگاه تحلیلی به استعمالات این واژه باشد و ترجمهٔ آن بررسی شده باشد.

## ۱. معنای اولیه و گسترهٔ استعمال مادهٔ «ثنی» در قرآن کریم

واژهٔ «ثنی»، مصدر ثلاثی مجرد از ریشهٔ «ث ن ی» است که در اصل، به‌معنای عطف، صرف، پیچاندن و رد بعضی بر بعض دیگر است.[۲] به‌دلیل اینکه دومی از هر چیزی، عطف به اولی و به‌سوی آن برگردانده می‌شود، بر آن «اثنان» به‌معنای دو اطلاق می‌شود. به درود نیز از این نظر (ثنا) گویند که در مدح‌کردن، صفات نیک بر یکدیگر عطف می‌شوند. همچنین ازآنجاکه مستثنا بر مستثنی‌منه عطف می‌شود

۲. فراهیدی، کتاب العین، ۲۴۲/۸؛ راغب اصفهانی، المفردات، ۱۷۸.

و روی هم حساب می‌شوند، به آن استثنا گفته شده است.[۳]

بنابراین، معنای اصلی و اولیهٔ «ثنی»، همان عطف و تمایل و انصراف است و به‌سبب تناسبات معنایی در سه معنای ثانوی و فرعیِ عدد و مدح و استثنا نیز استعمال شده است. حال اگر مترجم در معنای یکی از استعمالات دچار تردید شد و قرینه‌ای در کلام یافت نشد تا آن واژه را به یکی از معانی ثانویه حمل کند، باید همان معنای اولیه را ترجیح دهد و آیه را متناسب با آن معنا کند.

مشتقات مادهٔ «ثنی»، ۲۹ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است که ۲۳ مورد از این استعمالات، به‌معنای عدد شمارشی دو، «اثْنَتَيْنِ»،[۴] «اثْنان»،[۵] «اثْنَيْن»،[۶] «اثْنَتَيْن»[۷] و معنای دوتا دوتا، «مَثْنى»[۸] و عدد دوازده، «اثْنَيْ عَشَر»،[۹] «اثْنَتاعَشْرَةَ»[۱۰] به کار رفته است و اختلاف خاصی در معنای آن وجود ندارد و در این تحقیق نیز به آن اشاره‌ای نشده است. با بررسی دقیق سایر مشتقاتِ مادهٔ «ثنی»، شش مورد یافت شد که ترجمه‌های متفاوتی از آن‌ها ارائه شده بود و نیاز به واکاوی معنایی داشت. پنج مورد از این استعمالاتِ واژه، از معنای عددی فاصله گرفته و به‌صورت فعلی یا مصدری به کار رفته است و لازم است معنای اصلی واژه را برای آن‌ها در نظر بگیریم؛ اما غلبهٔ کاربرد مادهٔ «ثنی» در معنای عددی، گاه مترجم را بر آن داشته تا این موارد را نیز بر همان معنای غالبی حمل کند و معنای شمارشی را در برگردان واژه در نظر بگیرد. همین امر سبب اختلاف و تعدد ترجمه‌های ارائه‌شدهٔ ذیل این آیات شده است. بسیاری از مترجمان و برخی مفسران نیز بدون توجه به قاعدهٔ نحوی مربوط به مبحث اعداد ترکیبی، عبارت «ثانِيَ اثْنَيْن» را دومینِ دو نفر ترجمه کرده‌اند، درحالی‌که ترجمهٔ تحت‌اللفظیِ این عبارت با قاعدهٔ نحوی ناسازگاری دارد. برای رسیدن به ترجمه‌ای صحیح و پذیرفتنی برای این شش استعمال، نوشتار حاضر سعی دارد با معیارقراردادنِ قواعد نحوی و بیانی و درنظرگرفتن تناسب بافت و ساختار معنایی سوره، به واکاوی و تحلیل ترجمهٔ آیاتی بپردازد که مشتقات «ثنی» در آن به کار رفته است، لیکن ترجمهٔ صحیح و کاملی از آن ارائه نشده است.

## ۲. بررسی ترجمه عبارت «ثانِيَ اثْنَيْنِ»

---

۳. طبرسی، مجمع‌البیان، ۲۱۶/۵؛ مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۳۲/۲.

۴. نساء: ۱۷۶ و ۱۱.

۵. مائده: ۱۰۶.

۶. انعام: ۱۴۳ و ۱۴۴؛ هود: ۴۰؛ رعد: ۳؛ نحل: ۵۱؛ مؤمنون: ۲۷؛ یس: ۱۴.

۷. غافر: ۱۱.

۸. نساء: ۳؛ سبأ: ۴۶؛ فاطر: ۱.

۹. مائده: ۱۲؛ توبه: ۳۶.

۱۰. بقره: ۶۰؛ اعراف: ۱۶۰.

خداوند در آیهٔ ۴۰ سورهٔ توبه به هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه و همراهی ابوبکر با ایشـان اشـاره می‌کند و می‌فرماید: «إِلاَّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمـا فِـي الْغـارِ...»؛[۱۱] یعنی اگر پیامبر را یاری ندهید، یقیناً خدا او را یاری می‌دهد؛ چنان‌که او را یـاری داد هنگامی‌کـه کـافران از مکه بیرونش کردند، درحالی‌که یکی از دو تن بود، آن زمان هردو در غار [ثور نزدیک مکه] بودند. در این آیه برای اشاره به پیامبر اکرم از عبارت ترکیب اضافی «ثانِيَ اثْنَيْن»[۱۲] استفاده شده است که دو ترجمـهٔ متفـاوت از آن در ترجمه‌های معاصر آمده است. بسیاری از مترجمـان؛ ماننـد مکـارم شـیرازی، رضـایی، صـلواتی، پورجوادی، کاویانپور، مصباح‌زاده و حجتی، این عبارت را دومینِ دو نفر ترجمه کرده‌اند. در واقـع، ترجمـهٔ تحت‌اللفظی عبارت را ترجیح داده‌اند. نتیجهٔ پذیرش این ترجمه آن است کـه خداونـد، ابـوبکر را اولـین و پیامبر اسلام را دومین نفر به شمار آورده است و این ابهـام را در پـی دارد کـه چـرا خداونـد پیـامبرش را در جایگاه دوم قرار داده و ابابکر را بر پیامبرش مقدم داشته است؟ این ابهام برای عبـارت «قـالُوا إِنَّ اللَّـهَ ثالِـثُ ثَلاثَةٍ»[۱۳] نیز مطرح است، چون برخی مترجمان؛ مانند رضـایی، آیتـی، صـلواتی، مصـباح‌زاده، خداونـد را سومین خدای مسیحیان معنا کرده‌اند.

برخی دیگر از مترجمان؛ مانند آیتی، الهی قمشه‌ای، انصاریان، گرمارودی، مشکینی و یاسـری معنـای دیگری را برای این دو فراز آورده‌اند؛ آنان عبارت «ثانِيَ اثْنَيْن» را یکی از دو نفر و «ثالِـثُ ثَلاثَـةٍ» را یکـی از سه خدایان ترجمه کرده‌اند. برای ترجیح یکی از این دو ترجمه لازم است به قواعد نحوی مراجعـه کنـیم تـا براساس آن به ترجمهٔ مناسب برسیم.

منابع نحوی در مبحث اسمای عدد، بر این مطلب اتفاق‌نظر دارند که هرگاه اسم فاعلِ عددی به همـان عدد اضافه شود، معنای بعضیت از آن فهمیده می‌شود.[۱٤] ابن‌مالک در الفیـهٔ معـروف خـود بـه ایـن قاعـده این‌چنین تصریح کرده است: «و إن تُرد بعضَ الذی منه بُنی تُضف الیه مثلَ بعضٍ بیِّنی.»

سیوطی در توضیح و شرح این بیت می‌نویسد: اگر اسم فاعلِ عددی را به خـود آن عـدد اضـافه کنـیم، معنای بعضیت از آن فهمیده می‌شود؛ مانند «ثانِيَ اثْنَيْن» به‌معنای یکی از دو نفر و «ثالِـثُ ثَلاثَـةٍ» یکـی از سه نفر.[۱٥] بسیاری از تفاسیر نیز با پذیرش این قاعدهٔ نحوی، معنای بعضیت را پذیرفته و ترجمهٔ یکی از دو و یکی از سه را برای این دو عبارت نقل کرده‌اند.[۱٦] آلوسی در توضیح این قاعـده می‌نویسـد: «ثـانِيَ اثْنَـيْنِ»،

۱۱. نور: ٤٠.
۱۲. توبه: ٤٠.
۱۳. مائده: ۷۳.
۱٤. حسن، النحو الوافی، ٥١٦/٤.
۱٥. سیوطی، البهجة المرضیة، ۳۰٥/۲.
۱٦. طباطبایی، المیزان، ۲۷۹/۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ٤٨/٥؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب، ٤٩/١٦.

به‌معنای یکی از دو نفر است و دلالتی ندارد بر اینکه پیامبر اکرم(ص) دومین آنان باشد؛ چنانچه معنای عبارت ثالث ثلاثة و رابع أربعة نیز همان یکی از سه و یکی از چهار است، نه سومین و چهارمین نفر. پس این معنا نیازی به توجیهات عجیب مفسران ندارد که چرا خداوند پیامبرش را دومینِ دو نفر به شمار آورده است.[۱۷] البته برخی مفسران، مطابق گروه اول عمل کرده و معنای دومین دو نفر را در تفسیر آیه ذکر کرده‌اند؛[۱۸] لیکن باتوجه‌به اینکه در این قاعدهٔ نحوی اختلافی وجود ندارد و محل اجماع علمای نحو است، لازم است مترجمانی که «ثانِیَ اثْنَیْن» را دومین دو نفر و «ثالِثُ ثَلاثَةٍ» را سومین از سه خدایان ترجمه کرده‌اند، در ترجمهٔ خود تجدیدنظر کنند و آن را مطابق نظر مشهور، اصلاح و بازگردانی کنند.

## ۳. بررسی ترجمه عبارت «وَ لا یَسْتَثْنُون»

خداوند در سورهٔ قلم پس از شمارش برخی صفات ناشایست مخالفان پیامبر(ص)، از ایشان می‌خواهد تا از افراد دارای این ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری تبعیت نکنند. دسته‌ای از این افراد، انسان‌هایی هستند که دیگران را از انجام کارهای خیر و پسندیده منع می‌کنند؛ «مَنَّاعٍ لِلْخَیْرِ»[۱۹] خداوند به پیامبرش وعده می‌دهد که این‌گونه افراد را به عذابی سخت گرفتار کند و برای باورپذیری و درک بهتر عقوبت اخروی، داستان عقوبت افرادی را به تصویر می‌کشد که در این دنیا به‌سبب ممانعت از رسیدن خیر به دیگران دچار عقوبت دنیایی شدند. خداوند در این داستان به عهد و پیمان برادرانی اشاره می‌کند که با یکدیگر هم‌سوگند شدند تا صبحگاهان میوه‌های باغشان را بچینند، قبل از آنکه فقرا متوجه حضور آن‌ها در باغ شوند؛[۲۰] ولی عذاب الهی بر آن باغ وارد شد و آن‌ها به مقصودشان نرسیدند.[۲۱] در آیهٔ هجدهم این سوره، عبارت «وَ لا یَسْتَثْنُون»[۲۲] آمده که یکی از مشتقات مادهٔ «ثنی» است و ترجمه‌های متفاوتی برای آن ذکر شده است. برخی مترجمان، معنای استثنا و خارج‌کردن حق فقرا را منظور آیه دانسته و معتقدند: آن برادران، حق فقرا و مساکین را استثنا نکردند و قصد داشتند همهٔ میوه‌ها را برای خود بردارند، بنابراین «وَ لا یَسْتَثْنُون» را بدین صورت ترجمه کرده‌اند:

انصاریان: «و چیزی از آن را [برای تهیدستان و نیازمندان] استثنا نکردند.»

مکارم شیرازی: «و هیچ از آن استثنا نکنند.»

---

۱۷. آلوسی، روح المعانی، ۲۸۸/۵.

۱۸. قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ۲۳۷/٤؛ حسینی شاه‌عبدالعظیمی، تفسیر اثناعشری، ۹۱/۵؛ عاملی، تفسیر عاملی، ٤۰۰/٤.

۱۹. قلم: ۱۲.

۲۰. قلم: ۱۷.

۲۱. قلم: ۱۹-۲۰.

۲۲. قلم: ۱۸.

رضایی: «و استثنا نکنند.»

صلواتی: «و چیزی از آن بر جای نگذارند.»

بسیاری از مترجمان معاصر، معنای دیگری را برای عبارت «وَ لا یَسْتَثْنُون» بیان داشته و نوشته‌اند: «و اِن‌شاءاللّٰه نگفتند.»

گرمارودی: «و نگفتند: اگر خداوند بخواهد.»

برزی، پاینده، پورجوادی، طاهری و آیتی: «و اِن‌شاءاللّٰه نگفتند.»

الهی قمشه‌ای: «و هیچ استثنا نکردند (اِن‌شاءاللّٰه نگفتند و به خواست خدا معتقد نبودند).»

مصباح‌زاده و یاسری: «و استثنا نکردند که اِن‌شاءاللّٰه گویند.»

حجتی: «بدون اینکه اِن‌شاءاللّه بگویند.»

ظاهراً استناد این مترجمان به دیدگاه تفسیری مشهور است که براساس برخی روایات معتقدند: این عبارت به‌معنای این است که آن برادران «اِن‌شاءالله» نگفتند[۲۳] و در سوگندشان ارادهٔ خداوند را استثنا نکرده‌اند؛[۲٤] چون همهٔ اعتمادشان بر نفس و اسباب ظاهری بود[۲٥] و لازم است کسی که سوگند می‌خورد ارادهٔ الهی را استثنا کند و بگوید: إلا اَن‌یشاءالله.[۲٦]

این ترجمهٔ ارائه‌شده که تناسبی با الفاظ و ظاهر آیه ندارد، از چند نظر نقدشدنی است: اول آنکه، محتوای داستان در مذمت افرادی است که قصد داشتند مانع رسیدن خیر به دیگران شوند و علت عذاب را قصد آنان برای محروم‌کردن فقرا دانسته‌اند و سخنی از مشیت و ارادهٔ الهی به میان نیامده است، حال‌آنکه با پذیرش این دیدگاه باید علت وقوع عذاب و نابودی باغ را نگفتن اِن‌شاءالله بدانیم؛ یعنی اینکه اگر آنان اِن‌شاءالله می‌گفتند به عذاب الهی دچار نمی‌شدند؛[۲۷] دوم آنکه، اراده و مشیت الهی بر مواردی قرار می‌گیرد که اصل فعل، ممدوح یا مباح باشد و هیچ‌گاه ارادهٔ الهی بر فعل مذموم و ناپسند قرار نمی‌گیرد؛[۲۸] ازآنجاکه آن‌ها هم‌سوگند شدند تا تمام میوه‌ها را برای خویش بردارند، این امر ناشایست نمی‌تواند مورد خواست و ارادهٔ الهی باشد و خود آنان نیز بر این امر آگاه بودند، همان‌طور که پس از مشاهدهٔ عذابی که بر باغ وارد شده بود، به مذمت یکدیگر پرداختند و اظهار پشیمانی کردند.

بنابر اشکالات بیان‌شده نمی‌توان دیدگاه دوم را پذیرفت و ترجمهٔ گروه اول پذیرفتنی‌تر است. البته

۲۳. زمخشری، الکشاف، ٤/٥٩٠.
۲٤. طبرسی، مجمع البیان، ۱۰/٥۰٥؛ بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ٥/۲۳٥.
۲٥. طباطبایی، المیزان، ۱۹/۳۷۳.
۲٦. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۳۰/٦۰۷.
۲۷. خطیب، التفسیر القرآنی للقرآن، ۱٥/۱۰۹٤.
۲۸. خطیب، التفسیر القرآنی للقرآن، ۱٥/۱۰۹٤.

باتوجه‌به اینکه جملهٔ «وَ لا یَسْتَثْنُون» نتیجهٔ گفتار و تصمیم برادران است؛ بدین صورت که آنان گفتند تمامی میوه‌ها را صبحگاهان می‌چینیم قبل از آنکه فقرا آگاه شوند، پس نتیجهٔ تصمیمشان این است کـه آنـان هـیچ حقـی را بـرای فقـرا اسـتثنا نکردنـد.[۲۹] در حقیقـت، معنـای اول از نتیجـهٔ تصمیمشـان فهمیـده می‌شـود. براین‌اساس، بهتر است بگوییم تعبیر «وَ لا یَسْتَثْنُون» به این معناست که: آن‌ها در قسم خود هیچ انعطاف و قصد انصرافی نداشتند و تصمیم جدی بر انجام آن گرفته بودند.[۳۰] این دیدگاه سومی اسـت کـه هیچ‌یـک از مترجمان معاصر و حتی غیرمعاصر به آن اشاره‌ای نداشته‌اند، ولی با سیاق و ظـاهر آیـه سـازگاری بیشـتری دارد؛ چون واژهٔ «ثنی» بر همان معنای اصلی و اولیه‌اش حمل شده است. بنابراین، ترجمهٔ مناسـب عبـارت «و لا یَسْتَثْنُون» این است که: و آن‌ها از سوگند خود منصرف نشدند.

## ۴. بررسی ترجمهٔ عبارت «کِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِیَ»

خداوند در آیهٔ ۲۳ سورهٔ زمر پس از آنکه قرآن را بهترین حدیث و نیکوترین سخن معرفـی می‌کنـد، بـه توصیف این کتاب آسمانی می‌پردازد و می‌فرماید: «کِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِیَ»؛[۳۱] قرآن کتـابی اسـت کـه آیـاتش متشابه و مثانی است. منظور از متشابه‌بودن قرآن کریم این است که محتوای قرآنی ازنظرِ وضـوح معـانی و بلاغت و محتوا با یکدیگر شبیه هستند و تضاد و دوگانگی در آن وجود ندارد.[۳۲] اما در بیان معنای «مثانی» اختلاف است؛ برخی آن را بر معنای اولیه حمل کرده و معنای معطوف‌بودن و رجوع آیات قرآن بر یکـدیگر را مراد آن دانسته‌اند، به‌گونه‌ای که بعضی از آیات آن، مفصِّل بعضی آیات دیگر آن اسـت و درنتیجـه، هـیچ اختلافی در آن وجود ندارد.[۳۳] لیکن بسیاری از مفسران، معنای عـددی و تکـرار را بـرای «مثـانی» در نظـر گرفته و معتقدند: مقصود از «مثانی»، یا تکرار تلاوت قرآن بدون ملالـت و خسـتگی[۳۴] یـا تکراری‌بـودن و دوگانگی الفاظ و مضامین آیات قرآن است؛[۳۵] همان‌طور که مواعظ و پندها، امرونهی‌هـا، اخبـار، احکـام، مواعظ و داستان‌های قرآنی بارها تکرار شده است.[۳۶] برخی این دوگانگی را به امـور متضـادی از ایـن قبیـل مرتبط دانسته‌اند: ایمان و کفر، حق و باطل، هدیٰ و ضلال، خیر و شر، حسنات و سیئات، بهشـت و دوزخ

---

۲۹. خطیب، التفسیر القرآنی للقرآن، ۱۰۹٤/۱۵.
۳۰. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۳٤/۲.
۳۱. زمر: ۲۳.
۳۲. طباطبایی، المیزان، ۲٥٦/۱۷.
۳۳. طباطبایی، المیزان، ۲٥٦/۱۷.
۳٤. آلوسی، روح المعانی، ۲٤۸/۱۲.
۳۵. زمخشری، الکشاف، ۱۲٤/٤.
۳٦. طبرسی، مجمع البیان، ۷۷۳/۸.

و... .[۳۷]

براساس اختلافات تفسیری بیان‌شده، مترجمان نیز ترجمه‌های متفاوتی برای آیهٔ محل بحث بیان کرده‌اند؛ برخی ازجمله آیتی، معنای ثانوی عدد دو را در ترجمهٔ عبارت آورده‌اند: کتابی متشابه و دوتا دوتا.

بیشتر مترجمان، معنای مکرر و تکراری‌بودن آیات را در ترجمهٔ عبارت لحاظ کرده‌اند و در جست‌وجوی مصادیقی برای آن هستند:

رضایی: کتابی همگون (که آیاتش) مکرر است.

گرمارودی: کتابی (با آیاتی) همانند دوگانه (یعنی مکرر).

طاهری: [ازنظرِ بلاغت] همگون است و [مفاهیم حکیمانه‌اش] مکرر آمده است.

یاسری: و مشتمل است بر تکرار قصص و حکایات و احکام.

کاویانپور: برخی آیات آن، متشابه و تکراری است.

حجتی: آیاتی مکرر دارد که شوق‌انگیز است.

تعدادی از مترجمان بدون توجه به دیدگاه مفسران، همان معنای اولیهٔ واژه را ترجیح داده و معنای انعطاف و انصراف را در ترجمهٔ خود لحاظ کرده‌اند:

مشکینی: کتابی که هریک از آیاتش معطوف به دیگری و روشنگر و مفسّر دیگری است.

مصباح‌زاده نیز بدون آنکه واژه را به زبان فارسی برگرداند، همان لفظ (مثانی) را در ترجمهٔ خود آورده است.

**تحلیل و نقد:** باتوجه‌به اینکه ظاهر آیهٔ «کِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِیَ» در مقام توصیف همهٔ آیات قرآن کریم است، باید معنایی را برای «مثانی» در نظر بگیریم که شامل همهٔ آیات قرآن باشد. علاوه‌بر این، اصل آن است که واژه را بر معنای اصلی خود حمل کنیم، مگر اینکه شاهد و قرینه‌ای در کلام وجود داشته باشد تا بتوان معنای ثانویه را لحاظ کرد. بنابراین بهتر است معنای اولیهٔ این واژه را برای ترجمهٔ آیه در نظر بگیریم و بگوییم تمامی آیات قرآن، مفسر و منعطف بر یکدیگرند، به‌گونه‌ای که هیچ اختلاف و دوگانگی در آن راه ندارد.

## ۵. بررسی ترجمهٔ عبارت «یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ»

ازجمله تعبیراتی که در آن از مشتقات مادهٔ «ثنی» به کار رفته است، عبارت «یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ»[۳۸] است.

۳۷. خطیب، التفسیر القرآنی للقرآن، ۱۱۴٤/۱۲.

۳۸. هود: ۵.

خداوند در بیان ویژگی رفتاری منکران قرآن و تکذیب‌کنندگان قیامت، این عبارت را مـی‌آورد و می‌فرمایـد: «أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلا حينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيابَهُمْ يَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ»؛[۳۹] آگاه باشید که مشرکان سر درگریبان فرو می‌برند تا [خود را] از شنیدن قرآن پنهان بدارند؛ آگاه باشید! چون جامه‌هایشان را بر سرورِوی خود می‌پوشانند، خدا آنچـه را پنهـان و آنچـه را آشـکار می‌کننـد، می‌داند؛ یقیناً او به آنچه در سینه‌هاست داناست. این عبارت، به متمایل‌شدن سـینه‌های مشـرکان بـه طـرف عقب اشاره دارد[۴۰] و کنایه است از حالت و رفتار کفاری که سعی می‌کردند زمانی کـه رسـول خـدا(ص) و یارانش به خواندن قرآن مشغول هستند خود را پنهان کنند تا دیده نشوند.[۴۱] فخر رازی ایـن تعبیـر را کنایـه از حالت نفاق منافقان می‌داند، به‌دلیل اینکه خلاف باطنشان را ظاهر می‌کننـد.[۴۲] طبرسـی ایـن عبـارت را بـر کافران و منافقان تعمیم می‌دهد و می‌گوید: آن‌ها جلساتی بـر ضـد پیغمبـر اسـلام تشـکیل می‌دادنـد و بـه یکـدیگر نزدیـک می‌شـدند و سینه‌هاشـان را بـه یکـدیگر می‌چسـباندند و بـه‌طور آهسـته و نجـوا سـخن می‌گفتند.[۴۳] براین‌اساس، ایشان معنای حقیقی کلام را بر معنای کنایی ترجیح داده‌اند.

این تفاوت تفسیری در ترجمه‌های فارسی معاصر نیز نمود پیدا کـرده و آنـان نیـز در بیـان معنـای ایـن عبارت دچار اختلاف شده‌اند؛ هرچند بیشتر آنان، معنای اولیه و اصلی انعطاف و تمایل و انصراف را بـرای واژۀ «ثنی» در نظر گرفته‌اند. برخی مترجمان، ترجمۀ غیرکنایی و تحت‌اللفظی عبارت را اولویت داده‌اند:

مکارم شیرازی: آن‌ها (سرها را به هم نزدیک ساخته و) سینه‌هاشان را در کنار هم قرار می‌دهند.

مشکینی: آن‌ها (مشرکان در وقت شنیدن قرآن) سینه‌های خود را خم می‌کنند.

رضایی: آن (مشرکان) سینه‌هایشان را نزدیک هم قرار می‌دهند.

صلواتی: آنان سینه در هم می‌پیچند.

مصباح‌زاده: آن‌ها شکن می‌دهند سینه‌هاشان را.

حجتی: مشرکان سرها و سینه‌هایشان را به هم نزدیک می‌کنند.

برخـی از مترجمـان نیـز معنـای کنـایی عبـارت را تـرجیح داده‌انـد و «يَثْنُـونَ صُـدُورَهُمْ» را بـه‌معنای روی‌گرداندن و سر در گریبان فروبردن دانسته‌اند:

انصاریان: مشرکان سر در گریبان فرو می‌برند.

---

۳۹. هود: ۵.

۴۰. حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، ٤/ ٩٤.

۴۱. طباطبایی، المیزان، ۱۴۷/۱۰.

۴۲. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۳۱۸/۱۷.

۴۳. طبرسی، مجمع البیان، ۲۱٦/٥.

طاهری: آن‌ها [هنگام دعوت پیامبر] خود را به کناری می‌کشند.

الهی قمشه‌ای: آنان (یعنی منافقان امت) روی دل‌ها از خدا می‌گردانند.

گرمارودی: آنان دل می‌گردانند تا (خویش را) از (شنیدن) آن (قرآن) نهفته دارند.

**تحلیل و نقد:** باتوجه‌به اینکه محتوای آیات سورهٔ هود بر توحید و پذیرش خدای یگانه تأکید دارد و سخنی از اهل نفاق به میان نیامده است، بهتر است مخاطب آیه را مشرکان و کافران بدانیم، نه اهل نفاق. همچنین در ترجمهٔ تعبیرات کنایی بهتر است به‌جای معنای تحت‌اللفظی، همان معنای مقصود (مکنی‌عنه) را ذکر کنیم؛[٤٤] چون ترجمهٔ تحت‌اللفظی در بسیاری از موارد نمی‌تواند مقصود اصلی و صحیح کلام را به مخاطب انتقال دهد. بنابراین به نظر می‌رسد بهتر است همان معنای کنایی اِعراض و روی‌گردان‌شدن را برای برگرداندنِ عبارتِ محل بحث در نظر بگیریم و در ترجمهٔ عبارت «إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ» بگوییم: همانا آنان (مشرکان و کافران) روی می‌گردانند.

## ۶. بررسی ترجمهٔ عبارت «ثانِیَ عِطْفِه»

ازجمله مشتقات دیگر «ثنی» که ترجمه‌های متفاوتی از آن ارائه شده، تعبیر «ثـانِیَ عِطْفِـه»[٤٥] است. خداوند در این آیه به انحراف رهبران گمراهی می‌پردازد که با بی‌اعتنایی راجع به سخنان الهی و دلایل روشن عقلی می‌خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند. اکثر مفسران بر این باورند که «ثانِیَ عِطْفِهِ» تعبیری کنایی است از افراد متکبر و خودخواه که از حقیقت‌ها روی‌گردان هستند.[٤٦] تکبر و خودخواهی، منشأ روی‌گردانی از حقیقت است، اما ازآنجاکه واژهٔ «ثانی» در این عبارت بر معنای اولیهٔ منعطف‌شدن، انصراف، روی‌گردانی و برگشتن ظهور دارد و واژهٔ «عطف» نیز به‌معنای پهلو و از گردن تا کناره‌های ران است؛[٤٧] بهتر است همان معنای روی‌گردانی کامل و اِعراض از حق را مقصود آیه بدانیم که برداشتی کنایی و مجازی است. بر همین اساس، در ترجمهٔ «ثانِیَ عِطْفِهِ» نباید به معنای تحت‌اللفظی آن اکتفا کرد و لازم است مفهوم کنایی را در ترجمهٔ آیه اظهار کنیم، حتی اگر مترجم به شیوهٔ تحت‌اللفظی یا لفظ به لفظ به ترجمهٔ قرآن پرداخته باشد.[٤٨] اکنون براساس همین مبنا، به نقد برخی ترجمه‌ها می‌پردازیم:

کاویانپور: در ثانی.

تحلیل: لفظ «ثانی» در این ترجمه، بر همان معنای عددی برگردانده شده است که پذیرفتنی نیست و

٤٤. اقبالی، زرکار، «نقد ترجمهٔ کنایه در ترجمه‌های فارسی قرآن»، ۷.

٤٥. حج: ۹.

٤٦. طباطبایی، المیزان، ٣٤٩/١٤؛ بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ٦٦/٤.

٤٧. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ٥٧٢.

٤٨. اقبالی، زرکار، «نقد ترجمهٔ کنایه در ترجمه‌های فارسی قرآن»، ٤.

همچنین معنای «عطفه» در این برگردان لحاظ نشده است.

مصباح‌زاده: منحرف ساز یکجانبش. یاسری: در حالتی که پهلو گردان است.

تحلیل: در این دو ترجمه، برابریابی مناسبی انجام نگرفته و ترجمهٔ لفظ به لفظ نتوانسته است مقصود کنایی اِعراض از حق را القا کند.

آیتی: گردن را به تکبر به یک‌سو می‌پیچاند. رضایی: درحالی‌که (از روی تکبر) پهلویش بر می‌تابد. گرمارودی: (درحالی‌که از تکبر) شانه بالا می‌اندازد.

تحلیل: در این ترجمه‌ها به معنای کنایی تکبر تصریح شده و پهلو یا گردن‌چرخاندن و شانه بالاانداختن نتوانسته است معنای اِعراض از حق را به‌خوبی بیان کند.

مکارم شیرازی: با تکبر و بی‌اعتنایی... . مشکینی: درحالی‌که متکبرانه (از دعوت الهی) روی می‌گرداند و به آن پشت می‌کند. الهی قمشه‌ای: با تکبر و نخوت از حق اِعراض کرده.

تحلیل: در این ترجمه‌ها شاهدِ برابریابی مناسب‌تری هستیم و مضمون کنایی عبارت، به‌خوبی بیان شده است.

## ۷. بررسی ترجمهٔ عبارت «سَبْعاً مِنَ الْمَثانی»

خداوند در آیهٔ ۸۷ سورهٔ حجر خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «وَ لَقَدْ آتَيْناکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِی وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»؛[۴۹] در این آیه، بر اعطای دو موهبت «سبع المثانی» و «قرآن عظیم» به پیامبر خاتم(ص) تصریح شده است. معطوف‌شدن و قرارگرفتن قرآن عظیم در کنار «سبع المثانی»، سبب ایجاد ابهاماتی در ترجمه و بیان مصداق آن شده است؛ چون اگر «سَبْعاً مِنَ الْمَثانِی» را از اجزا و آیات قرآنی در نظر بگیریم، باید عطف به واو را عطف کل (قرآن) بر جزء بدانیم و اگر بگوییم دو امر متفاوت هستند، باید به‌دنبال مصداقی مناسب و هم‌عرض قرآن برای این تعبیر باشیم. شاید همین ابهامات، تعدادی از مترجمان را بر آن داشته تا به ذکر قسمت‌هایی از عبارت عربی «سَبْعاً مِنَ الْمَثانِی» در ترجمهٔ خود اکتفا کنند:

طاهری: سبع مثانی؛ آیتی: سبع المثانی؛ صلواتی: سبع المثانی [سورهٔ حمد].

البته اکثر مترجمان براساس دیدگاه مشهور مفسران و روایات متعدد، مقصود از «سَبْعاً مِنَ الْمَثانِی» را سورهٔ حمد دانسته‌اند، به اعتبار اینکه این سوره مشتمل بر هفت آیه است: انصاریان: هفت آیه از مثانی [یعنی سورهٔ حمد]. مشکینی: هفت آیهٔ عظیم‌الشأن (به نام سورهٔ حمد). مکارم و حجتی: سورهٔ حمد.

مترجمانی نیز بوده‌اند که مثانی را به همان معنای عددی حمل کرده و با تعبیرات مختلف، سعی در بیان

---

۴۹. حجر: ۸۷.

نوعی دوئیت و دوگانگی داشته‌اند. آنان معتقدند: چون این سوره در هر نمازی دو بار خوانده می‌شود یا به‌دلیل اینکه در دو نوبت نازل شده یا به‌سبب تکرار ثنای خداوند؛ یکی رحمان و دیگری رحیم، از سورهٔ حمد به تعبیر «مثانی» یاد شده است.[۵۰] یاسری در ترجمهٔ خود می‌نویسد: «هفت آیه را از سورهٔ مثانی که سورهٔ حمد است، مثانیش نامید؛ چون دوگانه است، نیمی از آن، ثنای حق است و نیمی، دعای خلق.» مصباح‌زاده و رضایی نیز این دوگانگی را اشاره به دو مرتبه نازل‌شدن سورهٔ حمد دانسته‌اند:

رضایی: هفت (آیه از سورهٔ حمد با نزول) دوباره. مصباح‌زاده: هفت آیه از سوره‌های دو بار نازل‌شده.

الهی قمشه‌ای علاوه‌بر معنای عددی، معنای ستایش و ثنا را نیز در برگردان عبارت در نظر می‌گیرد و می‌نویسد: «هفت آیت با ثنا و دعا که قسمت بین خدا و عبد شده و در هر نماز دو بار خوانده می‌شود؛ یعنی سورهٔ حمد.»

در تحلیل عبارت «سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي» لازم است به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که آیا واژهٔ «سبع»، به‌معنای عدد هفت است یا بیانگر کثرت؟ همان‌طور که سبع در بسیاری از آیات قرآنی، به‌معنای کثرت و فراوانی به کار رفته است.[۵۱] دومین پرسش این است که آیا حرف جر «مِن» به‌معنای بعضیت است یا بیانیه؟ همچنین آیا واژهٔ «مَثانی» را باید بر معنای اولیهٔ تمایل و انعطاف حمل کنیم یا معنای ثانویه عدد؟ پاسخ این پرسش‌ها نیاز به تفصیل و تطویل بحث دارد، اما به‌اختصار می‌توان گفت: اِعطا و بخشش «سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي» ازسوی خداوند بر پیامبرش و نوعی امتنان است. همچنین به‌سبب عطف قرآن بر آن باید از جایگاهی والا و خاص برخوردار باشد[۵۲] و همچون قرآن، فیض و برکت آن به خلق نیز برسد. ازاین‌رو، باتوجه‌به کثرت روایات[۵۳] می‌توان سورهٔ حمد را مصداق مناسبی برای «سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي» دانست؛ با این توضیح که، «مثانی» به‌معنای اولیه و اصلی خود به کار رفته و فارغ از معنای عددی است. همچنین حرف جر «مِن» را باید بیانیه در نظر بگیریم[۵٤] و «سبع» را نیز باید به همان معنای عددیِ هفت حمل کنیم. در این صورت، عبارتِ محل بحث به هفت آیهٔ سوره حمد اشاره دارد که منعطف و منصرف به یکدیگرند. البته باید نوع عطف قرآن بر این عبارت را عطف عام بر خاص در نظر بگیریم[۵۵] که به‌سبب جایگاه ویژه و اهمیت بالای سورهٔ حمد، بر کل قرآن کریم مقدم شده و عدل آن قرار گرفته است.

۵۰. طبرسی، مجمع البیان، ٥۳۰/٦.
۵۱. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۳۸/۵.
۵۲. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۱۵۹/۱۹؛ طباطبایی، المیزان، ۱۹۱/۱۲.
۵۳. بحرانی، البرهان، ۹۵/۱.
۵٤. طباطبایی، المیزان، ۱۹۱/۱۲.
۵۵. آلوسی، روح المعانی، ۳۲۲/۷؛ بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۲۱۷/۳.

## نتیجه‌گیری

پس از بررسی شش آیه راجع به مادهٔ «ثنی» و مشتقات آن در قرآن کـه محـل اخـتلاف مترجمـان قـرار گرفته بود، به واکاوی و مقایسهٔ ترجمه‌های فارسی معاصر قرآن با هدف ارائهٔ معنای دقیق و مطابق با بافت و ظاهر آیه از مادهٔ «ثنی» در این آیات پرداختیم، ازجملهٔ آن ترجمـه‌ها عبارت‌انـد از: آیتـی، الهـی قمشـه‌ای، انصاریان، حجتی، رضایی، صلواتی، طاهری، کاویانپور، گرمارودی، مشکینی، مصباح‌زاده، مکارم شیرازی و یاسری. واژهٔ «ثنی» از کلمه‌های چندمعنایی است که علاوه‌بر معنای اصلیِ عطف، صرف، پیچاندن و رد بعضی بر بعض، در سه معنا به کار رفته است: ۱. عدد دو، ۲. حمد و ثنـا، ۳. اسـتثناکردن کـه همـین امـر، سبب بروز اختلافاتی در ترجمهٔ برخی استعمالات آن شده است.

کثرت استعمال این واژه در معنای عددی دو و دوازده سبب شده است تا برخی مترجمـان همـواره ایـن معنا را برای واژه لحاظ کنند؛ همان‌طور که در عبـارت «کِتاباً مُتَشـابِهاً مَثـانِیَ»، معنـای دوئیـت، مکـرر و تکراری‌بودن را لحاظ کرده و مصادیق متعددی برای آن نـام برده‌انـد، درصـورتی‌که معنـای اولیـه؛ مفسـر و منعطف بر یکدیگربودنِ آیات برای ترجمهٔ این عبارت، مناسب‌تر است.

بدیهی است مترجم قرآن به‌سبب قدمت متن باید به‌اجبار به متون اصیل لغوی مراجعـه کنـد تـا ضـمن شناخت اصل معنا و فروع آن، با کاربردهای متنوع آن واژه در زبان عربی آگاه شـود. علاوه‌بـر ایـن، رعایـت اصول و مبانی ترجمه و ادبیات عرب به او کمک می‌کند تا نزدیک‌ترین و مناسب‌ترین معنا را برای یـک واژهٔ قرآنی در نظر بگیرد. عدم‌رعایت این امر سبب شده است تا برخی مترجمان، ترکیب اضـافی «ثـانِیَ اثْنَـیْنِ» را، دومین از دو نفر و «ثالِثُ ثَلاثَةٍ» را، سومین خدا از سه خدایان ترجمه کنند، درحالی‌که معنـای صـحیح آن براساس قواعد مبحث اعداد عبارت است از: «یکی از دو نفر» و «یکی از سه خدایان.»

ترجیح دیدگاه تفسیری و معیـارقراردادن روایـات در ترجمـهٔ عبـارت «وَ لا یَسْـتَثْنُون» نیـز سـبب ارائـهٔ ترجمه‌ای ناسازگار با الفاظ آن شده است. همان‌طور که در معنای آن گفته شده: «و آنان اِن‌شاءاللّه نگفتند.» بهتر است معنای اولیهٔ واژه را برای این عبارت در نظر بگیریم و بگوییم: «و آن‌ها از سـوگند خـود منصـرف نشدند.»

مترجم نباید ترجمهٔ تعبیرات کنایی را به‌صورت تحت‌اللفظی و لفظ به لفظ به فارسی بازگردانـد؛ بلکـه باید از تمثیل و کنایه‌ای فارسی در معنایابی آن بهره گیرد یا نزدیک‌ترین معادل فارسی را در مقابل آن عبـارت کنایی قرار دهد. بر همین اساس، دو عبارت کنایی «یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ» و «ثـانِیَ عِطْفِـه» را کـه بـه اِعـراض و روی‌گردانی مشرکان و کافران اشاره دارند، نباید به معنای ظاهری آن ترجمه کـرد؛ بلکـه لازم اسـت معنـای اِعراض و بی‌توجهی را در معنایابی آن لحاظ کنیم.

## منابع

قرآن کریم.
آلوسی، محمودبن‌عبدالله. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی. بیروت: دار الکتب العلمیه، ١٤١٥ق.
آیتی، عبدالمحمد. ترجمهٔ قرآن. تهران: سروش، ١٣٧٤.
ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم. لسان العرب. بیروت: دار صادر، ١٤١٤ق.
اقبالی، عباس، زهره زرکار. «نقد ترجمهٔ کنایه در ترجمه‌های فارسی قرآن». پژوهش دینی. ش٢٦، (١٣٩٢): ١–٢٣.
الهی قمشه‌ای، مهدی. ترجمهٔ قرآن. قم: فاطمة الزهراء، ١٣٨٠.
انصاریان، حسین. ترجمهٔ قرآن. قم: اسوه، ١٣٨٣.
بحرانی، هاشم‌بن‌سلیمان. البرهان فی تفسیر القرآن. تهران: بنیاد بعثت، ١٤١٦ق.
بیضاوی، عبداللّه‌بن‌عمر. انوار التنزیل و اسرار التأویل. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤١٨ق.
حجتی، سیدمهدی. گلی از بوستان خدا. قم: بخشایش علم‌الهدی، ١٣٨٤.
حسن، عباس. النحو الوافی. مصر: دار المعارف، ١٩٦٦م.
حسینی شاه‌عبدالعظیمی، حسین‌بن‌احمد. تفسیر اثناعشری. تهران: میقات، ١٣٦١.
حقی بروسوی، اسماعیل. تفسیر روح البیان. بیروت: دار الفکر، بی‌تا.
خطیب، عبدالکریم. التفسیر القرآنی للقرآن. بیروت: دار الفکر العربی، بی‌تا.
راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد. المفردات فی غریب القرآن. بیروت: دار العلم، ١٤١٢ق.
رضایی اصفهانی، محمدعلی و همکاران. ترجمهٔ قرآن. قم: مؤسسهٔ تحقیقاتی فرهنگی دار الذکر، ١٣٨٣.
زمخشری، محمودبن‌عمر. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل. بیروت: دار الکتاب العربی، ١٤٠٧ق.
سیوطی، عبدالرحمن‌بن‌ابی‌بکر. البهجة المرضیة فی شرح الالفیة. قم: دار الهجره، ١٣٧٧.
صلواتی، محمود. ترجمهٔ قرآن. تهران: مبارک، ١٣٨٧.
طاهری قزوینی، علی‌اکبر. ترجمهٔ قرآن. تهران: قلم، ١٣٨٠.
طباطبائی، محمدحسین. المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٧ق.
طبرسی، فضل‌بن‌حسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصرخسرو، ١٣٧٢.
طیب حسینی، سیدمحمود. درآمدی بر مفردات قرآن. تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ١٣٩٣.
عاملی، ابراهیم. تفسیر عاملی. تهران: صدوق، ١٣٦٠.

فخر رازی، محمدبن‌عمر. مفاتیح الغیب. بیروت: دار الإحیاء التراث العربی، ١٤٢٠ق.

فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد. کتاب العین. قم: هجرت، ١٤١٠ق.

قرشی، سیدعلی‌اکبر. تفسیر احسن الحدیث. تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۷۷.

کاویانپور، احمد. ترجمهٔ قرآن. تهران: اقبال، ۱۳۷۸.

گرمارودی، سیدعلی. ترجمهٔ قرآن. تهران: قدیانی، ۱۳۸٤.

مشکینی، علی. ترجمهٔ قرآن. قم: الهادی، ۱۳۸۱.

مصباح‌زاده، عباس. ترجمهٔ قرآن. تهران: بدرقهٔ جاویدان، ۱۳۸۰.

مصطفوی، حسن. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٦۸.

مکارم شیرازی، ناصر. ترجمهٔ قرآن. قم: دار القرآن الکریم، ۱۳۷۳.

یاسری، محمود. ترجمهٔ قرآن. به‌تحقیق مهدی حائری تهرانی. قم: بنیاد فرهنگی امام مهدی(عج)، ١٤١٥ق.

## Transliterated Bibliography

Ālūsī, Maḥmūd ibn ʿAbd Allāh. *Rūḥ al-Maʿānī fī Tafsīr al-Qurān al-ʿAẓīm wa al-Sabʿ al-Mathānī*. Beirut: Dār al-Kutub al-ʿIlmīyya, 1994/1415.

ʿĀmilī, Ibrāhīm. *Tafsīr ʿĀmilī*. Tehran: Ṣadūq. 1982/1360.

Anṣārīyān, Ḥusayn. *Tarjamah-yi Qurān.* Qum: Usvih, 2005/1383.

Āyatī, ʿAbd al-Muḥammad. *Tarjamah-yi Qurān.* Tehran: Surūsh, 1996/1374.

Baḥrānī, Hāshim ibn Sulaymān. *al-Burhān fī Tafsīr-i al-Qurān*. Tehran: Bunyād Baʿtha. 1995/1416.

Bayḍāwī, ʿAbd Allah ibn ʿUmar. *Anwār al-Tanzīl wa Asrār al-Taʾwīl*. Beirut: Dār Iḥyāʾ al-Tūrāth al-ʿArabī.1997/1418.

Fakhr Rāzī, Muḥammad ibn ʿUmar. *Mafātīḥ al-Ghayb*. Beirut: Dār Iḥyāʾal-Tūrāth al-ʿArabī, 1999/1420.

Farāhīdī, Khalīl ibn Aḥmad. *Kitāb al-ʿAyn*. Qum: Hijrat. 1990/1410.

Garmārūdī, Sayyid ʿAlī. *Tarjamah-yi Qurān.* Tehran: Qadyānī, 2006/1384.

Ḥaqī Brūsawī, Ismāʿīl. *Tafsīr Rūḥ al-Bayān.* Beirut: Dar Fikr, s.d.

Ḥasan, ʿAbbās. *al-Naḥw al-Wāfī*, Miṣr: Dār al-Maʿārif, 1966/1385.

Ḥujatī, Sayyid Mahdī. *Gulī az Būstān-i Khudā*. Qum: Bakhshāyish ʿAlam al-Hudā, 2006/1384.

Ḥusaynī Shāh ʿAbd al-ʿAẓīmī, Ḥusayn ibn Aḥmad. *Tafsīr Ithnā ʿAsharī*. Tehran: Mīqāt, 1983/1361.

Ibn Manẓūr, Muḥammad ibn Mukarram. *Lisān al-ʿArab*. Beirut: Dār Ṣādir. 1993/1414.

Ilāhī Qumshah-ī, Mahdī. *Tarjamah-yi Qurān.* Fāṭimah al-Zahrāʾ, 2002/1380.

Iqbālī, ʻAbbās, Zuhrih Zarkār. "Naqd Tarjamah-yi Kināyih dar Tarjamah-hā-yi Fārsī Qurān". *Pazhūhish Dīnī*. No. 26 (2014/1392): 1-23.

Kāvīyānpūr, Aḥmad. *Tarjamah-yi Qurān*. Tehran: Iqbāl, 2000/1378.

Khaṭīb, ʻAbd al-Karīm. *al-Tafsīr al-Qurānī li-l-Qurān*. Beirut: Dar Fikr al-ʻArabī, s.d.

Makārim Shīrāzī, Nāṣir. *Tarjamah-yi Qurān*. Qum: Dār al-Qurān al-Karīm, 1995/1373.

Miṣbāḥ, ʻAbbās. *Tarjamah-yi Qurān*. Tehran: Badraqih-yi Jāvīdān, 2002/1380.

Mishkīnī, ʻAlī. *Tarjamah-yi Qurān*. Qum: al-Hādī, 2003/1381.

Muṣṭafavī, Ḥasan. *Al-Taḥqīq fī Kalamāt al-Qurān al-Karīm*. Tehran: Bungāh-i Tarjamah va Nashr-i Kitāb, 1990/1368.

*Qurān-i Karīm*.

Qurashī, Sayyid ʻAlī Akbar. *Tafsīr Aḥsan al-Ḥadīth*. Tehran: Bunyād-i Biʻthat. 1999/1377.

Rāghib Iṣfahānī, Ḥusayn ibn Muḥammad. *al-Mufradāt fī Gharīb al-Qurān*. Beirut: Dār al-ʻIlm. 1992/1412.

Riżāyī Iṣfahānī, Muḥammad ʻAlī et al. *Tarjamah-yi Qurān*. Qum: Mūassisah-yi Taḥqīqātī Farhangī Dār al-Dhikr, 2005/1383.

Ṣalavātī, Maḥmūd. *Tarjamah-yi Qurān*. Tehran: Mubārak, 2009/1387.

Suyūtī, ʻAbd al-Raḥmān ibn abī bakr. *al-Bahja al-Marḍīya fī Sharḥ al-Alfīya*. Qum: Dār al-Hijrah, 1958/1377.

Ṭabarsī. Faḍl ibn Ḥasan. *Majmaʻ al-Bayān fī Tafsīr al-Qurān*. Tehran: Nāṣir Khusrū. 1994/1372.

Ṭabāṭabāyī, Muḥammad Ḥusayn. *al-Mīzān fī Tafsīr al-Qurān*. Qum: Daftar Intishārāt-i Islāmī, 1996/1417.

Ṭāhirī Qāzvīnī, ʻAlī Akbar. *Tarjamah-yi Qurān*. Tehran: Qalam, 2002/1380.

Tayib Ḥusaynī, Sayyid Maḥmud. *Dar Āmadī bar Mufradāt Qurān*. Qum: Pazhūhishgāh Ḥawzah va Dānishgāh, 2015/1393.

Yāsirī, Maḥmud. *Tarjamah-yi Qurān*. researched by Mahdī Ḥā'irī Tihrānī. Qum: Bunyād Farhangī Imām Maḥdī(AS). 1994/1415.

Zamakhsharī, Maḥmūd ibn ʻUmar. *al-Kashāf ʻan Ḥaqā'iq Ghawāmiḍ al-Tanzīl wa ʻUyūn al-Aqāwīl fī Wujūh al-Ta'wī*. Beirut: Dār al-Kitāb al-ʻArabī, 1987/1407.